

محمد: وحید دستگردی

مخالف باصطلاح عرفانی و ادبی!

چندی قبل در یکی از مخالف عرفانی مجلس جشنی برپا بود. من اصولاً بعلمت بعضی جهات در اینگونه مجالس شرکت نمیکنم و هر گاه هم از این تصمیم خود عدول کرده و باین مجامع باصطلاح ادبی قدم نهاده‌ام جز ائتلاف وقت و استماع مطالب بیهوده بهره‌ای نگرفته‌ام.

در شب فوق‌الذکر نیز به‌اصرار یکی از دوستان در مجلس جشن آن انجمن حاضر شدم. این انجمن ظاهراً جهت نشر افکار عرفا و تفهیم مسائل عرفانی میان مردم بوجود آمده است اما متأسفانه از طریق صواب بدور افتاده و به امور دیگر پرداخته است. عرفان عمیق‌ترین مبحث ادبیات است و عرفا و حکما نوامیس عالم بشریت بشمار می‌روند. درک معانی دقیق و افکار بلند این بزرگواران کار هر کسی نیست و احتیاج به ممارست طولانی و تحقیق و تفحص عمیق در آثار آنان دارد و این مهم حاصل نشود مگر آنکه جوینده اصول ادبیات پارسی و تازی را نیکو بداند و مصطلحات عرفا را بکمال بیاموزد و با مطالعات عمیق در آثار نظمی و نثری متقدمان مایه علمی خویش را غنی گرداند و معلومات خود را وسعت بخشد تا بتواند در زمینه ادب و عرفان صاحب نظر گردد.

از مطلب دور نیقتیم، مجلس با خطابه کوتاهی که از جانب رئیس انجمن ایراد گردید آغاز شد. ابتدا یکی از روحانیون که به غلط او را حکیم و دانشمند خواندندی رشته سخن را بدست گرفت. قریب یکساعت و نیم در باب خرافات و اخبار

و احادیث بی پایه سخن گفتی و در اثبات صحت این مطالب جدوجهد فراوان میکرد. متأسفانه هیچکس از او نپرسید که عرفان را با خرافات چه نسبت است و چگونه کسی که مطالب نادرست و خرافی را حقیقت محض میدانند حق دارد در مورد رموز ادبی و عرفانی اظهار نظر کند.

متأسفانه اینهم یکی دیگر از جلوه‌های انحطاط ادبی است که افراد جامعه مشاغل اصلی و مربوط بخود را رها ساخته و به اموری که در آنها تخصص ندارند پرداخته‌اند. هیچ شاعر یا حکیمی بکار طب یا معماری نپرداخته‌است اما بسا طیبیان و مهندسانی که به امر شعر و شاعری پرداخته و در مسائل مربوط به ادبیات خود را صاحب نظر میدانند و بعقیده نگارنده این مهمترین علتی است که زبان و ادبیات شیوای فارسی را تا این حد به وادی انحطاط کشانده است.

ناطق دوم یکی از متشاعران معاصر بود که قصیده‌ای در مناقب حضرت علی قرائت نمود. اما چون شعر او از قواعد مسلم عروضی خالی بود و از تعقید لفظی و معنوی نیز برکنار نمانده بود به هذیان بیشتر شباهت داشت تا به شعر. شعر یکی از ارکان چهارگانه هنرهای زیبا است. اصل در آن شیوائسی لفظ و معنی است. همچنانکه در نقاشی اصل زیبایی الوان و در پیکرتراشی اصل زیبایی اشکال و در موسیقی اصل زیبایی الحان است و شعری که از این اصل مهم دور افتد شعر نیست و هذیان است. ادبا در تعریف شعر گفته‌اند که شعر یا نظم سخنی است که دارای وزن و قافیه باشد و با یکی از بحور عروضی تطبیق کند، در نظر صاحب نظران و اهل ذوق و حال شعر آنست که در انسان شور و حالی برانگیزد. بنابراین شعری که دارای وزن و قافیه باشد لکن از سوز و احساسات خالی باشد نظم است و شعر نیست و همینطور شعری که دارای شور و احساسات باشد ولی وزن و قافیه نداشته باشد تنها نثر شورانگیزی

است و شعر کامل در زبان فارسی آنست که وزن و قافیه داشته باشد و با یکی از بحور عروضی مطابقت کنند و از شور و احساسات و عاطفه نیز لبریز باشد .

بعضی دیگر از شعراء گفته اند که لفظ شعر از کلمه شعور مشتق است و شاعر از نظر لغوی کسی است که بتواند شور و احساسات خود را با کلماتی موزون و مقفی که با یکی از بحرهای عروضی تطبیق کند بیان دارد . متأسفانه شعر معاصر فارسی با ظهور طبقه نوپرداز و متکلف که لفظ شعر را به سبب بیماری و بیسوادی مشتق از کلمه «شعر» به معنی مو دانسته و شاعر را به بافنده معنی کرده اند بسرعت در طریق انحطاط ره سپر شده است .

ناطق آخر یکی از ادبای معاصر بود که سخنان خود را با ذکر قطعه شعری از ابوالعلائی معری حکیم بزرگ عرب آغاز کرد . ابوالعلاء در این قطعه رنگ سرخ فامی را که هنگام شفق و فلق در آسمان نمودار میگردد بخون مردمانی تشبیه کرده است که در طریق ادیان مختلف از روی جهل و نادانی کشته شده اند و بعقیده او این رنگ سرخ تا جهان باقی است پایدار خواهد ماند و این لکه ننگی است که تا ابد بردامان بشریت نشسته است .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 فصلنامه علمی و پژوهشی علوم انسانی

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه

چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

اما سخنران محترم می گفت که منظور ابوالعلاء از سرخی مذکور خون امامان شهید است که سرانجام روزی جهت سروسامان دادن به امور جهان به این عالم باز خواهند گشت . عالم عرفان از اینگونه مطالب بیهوده بدور است و نسبت دادن این احادیث خرافی به شعرا و حکمای جهان بی انصافی است خاصه به حکیمی چون ابوالعلائی معری که به جهان و همه مظاهر آن با دیده بدبینی می نگریست و در آثار

شیوای خویش در باب بی‌اساس بودن زندگانی آدمی و جلوه‌های حیات سخن‌ها گفته و وجود نیروی لایزالی چون خدا را نیز بشدت انکار کرده است و بعقیده غالب ادبا و حکمای اسلامی دیوان فصاحت بنیان خود را هم به خاطر معارضه با قرآن در رشته نظم کشیده است .

شیوه ناپسند دیگری که اخیراً در میان طبقه باصلاح فاضل مامروم گردیده آنست که جهت ثبوت صحت مطالب بی‌اساس و خرافی در زمینه عرفان و ادبیات و با فلسفه به گفته‌های مستشرقان و نویسندگان خارجی استناد می‌جویند . در صورتیکه اکثر این مستشرقان و نویسندگان خارجی اغراض سیاسی داشته‌اند و از بیان اینگونه مطالب جز بهره‌برداری و فروبردن ملتهای عقب‌افتاده دروادی جهل و بیخبری مقصودی نداشته‌اند . البته مستشرقان بزرگی چون ادوارد برون انگلیسی ، برتلس روسی و ریپکای چکوسلواکی که ایرانیان از آنان تجلیل بسیاری کنند از این قاعده مستثنی بوده‌اند و به سبب اینکه صدها کتاب تحقیقی گرانبها در موضوع زبان و ادب پارسی تألیف و تصنیف کرده‌اند بر ادبیات فارسی منت فراوان دارند .

انحطاطی که اکنون زبان و ادبیات فارسی را در بر گرفته‌است قومیت و ملیت ما را تهدید می‌کند . عدم توجه اولیاء امور نیز مزید بر علت شده است . در مدارس ایران به زبان فارسی توجهی نمیشود و در بسیاری از این مدارس مواد ادبیات توسط معلمان ورزش یا فیزیک و شیمی تدریس میشود . این انحطاط به دانشکده ادبیات دانشگاه طهران نیز که مرکز ترویج اساس ملیت ایرانی میباشد کشیده شده است . اکثر استادان این مرکز مهم فرهنگی که تنها بخاطر داشتن ورق پاره‌ای بنام مدرک دکترا باین مکان راه یافته‌اند صلاحیت تدریس زبان و ادبیات فارسی را ندارند و تأسف‌انگیزتر وضعیت کسانی است که از دانشگاههای درجه سوم یا چهارم اروپا و

آمریکا و ترکیه فارغ التحصیل شده‌اند و اکنون در این مقرر علم و دانش بعنوان استاد مشغول بکار هستند.

سخن و ادب پارسی ~~پارسی~~ باز بزرگترین سند افتخار ایران بوده و نویسندگان، شعرا و عرفای نامدار آن خدمات جاویدانی به فرهنگ و هنر جهان انجام داده‌اند. فردوسی، نظامی، سعدی، حافظ و خیام نوامیس عالم بشریت‌اند و همه اهل عالم به مقام شامخ این بزرگواران احترام فراوان می‌گذارند و در حقیقت اینانند که معرف شناسائی ایران و ذوق و هنر ایرانی میباشند.

جای بسی تأثر و تأسف است که بجای حراست و نگهبانی از این گنجینه گرانبهای فضل و هنر در انهدام آن بکوشیم و بیخردانه بتمام افتخارات خویش که ضامن بقاء ملیت و استقلال چندین هزار ساله ما بوده است پشت پا زنیم.

متجاوز از نیم قرن است که زبان و ادبیات فارسی با سرعتی روزافزون در طریق اضمحلال و انحطاط را پیموده است و با سهل انگاریها و احياناً مخالفت هائی که نسبت بدان ابراز می‌کردند چندی نخواهد گذشت که این سرچشمه فیاض و کاخ عظیم علم و ادب روبخشگی و ویرانی گذارد و این جزئی فارسی قدیم نیز از میان برود.

حریف مجلس ما خود همیشه دل میبرد

علی الخصوص که پیرایه بر او بستند

اندرز

دو کس مردند و حسرت بردند یکی آنکه داشت و نخورد و دیگری

آنکه دانست و نکرد.

(سعدی)